

بناست ۵ هزار جریب زمین دیگر متصل به آرامگاه را به بنای دانشگاه مطالعات اسلامی، مدرسه علوم دینی، هتل برای زائران و بازراچه اختصاص دهند و این طرح جمعاً ۲/۵ میلیارد دلار هزینه برمی دارد. آرامگاه در نهایت، مرکز این بخش از حومه تهران بزرگ می شود و متروی تهران هم در آنجا ایستگاه خواهد داشت.

در یک بعدازظهر آخر هفته، آرامگاه، خلوت بود حدود ۲۰۰ نفری بیشتر نبودند. بعد دختر مدرسه‌ای‌ها همراه با معلمانشان آمدند با روسری و پوشش اسلامی مانتو، مسئول یکی از چای‌خانه‌ها می گفت در روزهای تعطیل و مناسبت‌های سالگرد و ایام مذهبی و زیارتی اینجا شلوغ می شود... آخرین جای مورد بازدید در آرامگاه، تندیس نیم تنه آیت‌اله خمینی از سنگ سفید است در وسط میدان محوطه آرامگاه، آن روز تعدادی جهانگرد ژاپنی و عده‌ای از دختران دانش‌آموز ایرانی جلو تندیس صف کشیده و عکس می گرفتند. تندیس امام در بالای سرشان و گنبد و گلدسته‌های آرامگاه در پس زمینه عکس، یادگاری می شد از جمهوری اسلامی برای آنها. صحنه‌هایی که حتی خشک اندیش‌ترین روحانیان ایران، آنها را مربوط به گذشته کشور می دانند.

شاید آن حرارت و عاطفه‌ای که آیت‌اله خمینی برمی انگیزت فرو نشسته و حتی از میان رفته باشد و واقعیت‌های سرسخت اداره کشوری بزرگ با اقتصادی پیچیده در اولویت قرار داشته باشد، اما آرمان محرک انقلاب هنوز بعد از دو دهه اهمیت تاریخی اش را حفظ کرده و حتی در مواردی شاید از آن زمان‌ها هم قوی تر شده است.

اهمیت انقلاب از مرزهای ایران و خاورمیانه و دنیای پهناور اسلام و حتی قرن بیستم بسی فراتر می رود دلیلش هم خیلی ساده است: این آخرین انقلاب بزرگ عصر جدید بود.

یگانه مضمون سیاسی عصر جدید و خاصه قرن بیستم قدرت‌گیری، یا گسترش حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تا دور افتاده‌ترین گوشه و کنار زمین در میان همه گروه‌های قومی، نژادی، دینی، و در این اواخر، زن و مرد

بوده است. ده‌ها کشور می‌توانند ادعا کنند که از زمان انقلاب انگلستان در دهه ۱۶۴۰ به خاطر کسب قدرت، انقلاب کرده‌اند. اما در این میان تنها چند انقلاب به صورت نقطه عطف در آمده‌اند. با تدارک قبلی و تعیین هدف‌ها به توجیه امر پرداخته و از همه مهم‌تر، زبان جدیدی ایجاد کرده‌اند که مخالفان هم از آن بهره گرفته و حتی در سایر کشورها به تقلید آن پرداخته‌اند.

بخصوص، دو انقلاب، میثاق‌های سیاسی را به هم ریختند و ایدئولوژی‌های جدیدی را عرضه کردند ژاکوبین‌های فرانسه در مسیر براندازی دودمان پادشاهی بوربون در سده هجدهم با ارائه آرمان‌های برابری، و آزادی‌های مدنی، پایه‌های دموکراسی امروزی را بنا نهادند. اینها میراث انقلاب کبیر فرانسه بود. بلشویک‌های روسیه هم در اوایل قرن بیستم خاندان پادشاهی رومانف، تزارهای روس را برانداختند تا برابری را بر مبنای جامعه بدون طبقه برقرار سازند.

اندیشه‌ها و آرمان‌های این دو انقلاب به نوبه خود در سرنگونی دودمان‌های پادشاهی و نوچه دیکتاتورها در گوشه و کنار جهان سهم بسزایی داشته و بعد هم در تعریف نظام سیاسی جانشین، نقش خود را ایفا کرده‌اند. در پایان جنگ جهانی دوم همراه با افزایش تقاضا برای مشارکت سیاسی، روند انقلابی شتاب گرفت. کسب قدرت به نام دموکراسی یا سوسیالیسم، الهام‌بخش جنبش‌های مردمی از چین تا کوبا در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، و جنبش‌های استقلال‌طلبانه از الجزایر تا زامبیا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شد و سرانجام مطالبه دموکراسی از اتحاد شوروی تا افریقای جنوبی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در دستور روز قرار گرفت. در این میان و در گرماگرم تحولات جهانی، یک خلا بزرگ به چشم می‌خورد: جای بلوک اسلامی خالی بود.

جهان اسلام منطقه‌ای پهناور و حیاتی است و بیش از ۵۰ کشور از ۱۹۱ کشور کنونی جهان را در برمی‌گیرد. جهان اسلام از اندونزی در شرق در اقیانوس آرام تا مراکش در ساحل اقیانوس اطلس، و از قزاقستان در استپ‌های سرد آسیای میانه تا عربستان سعودی در منطقه گرم خلیج فارس، از سومالی

در کرانه‌های خشک شرق افریقا تا نیجریه در سرزمین‌های حاصلخیز و پر آب غرب این قاره، و از یمن در کرانه دریای سرخ تا لبنان در ساحل مدیترانه را در بر می‌گیرد.

یک پنجم جمعیت جهان را مسلمانان تشکیل می‌دهند و این جمعیت بالای یک میلیارد در بخش اعظم سال‌های عصر جدید از روند سیاسی کنار گذاشته شده بودند. جهان اسلام قلمرو آخرین پادشاهی‌ها است که بیشترین رژیم‌های خودکامه را در خود جای داده است و امروز هم تنها بلوکی است که در برابر شش امواج دموکراسی و اصلاحات، مقاومت نشان می‌دهد.

در چنان زمینه‌ای، انقلاب ایران را می‌توان آخرین انقلاب بزرگ دوران معاصر نامید این انقلاب به شیوه‌ای کار آمد، به تکمیل روندی پرداخت که در غرب و با ایدئولوژی‌های دیگر آغاز شده بود، ایدئولوژی‌هایی که در سایر نقاط کره زمین به کار گرفته شد یا با آنها دمسازی به وجود آمد.

انقلاب اسلامی ایران هم مثل انقلاب‌های پیش از خود، ایدئولوژی جدیدی را به طیف سیاسی دنیای معاصر ارائه کرد^(۱) در منطقه‌ای که مخالفان دولت‌ها به زندان می‌افتند یا به تبعید می‌روند، انقلاب ایران سابقه‌ای ایجاد کرد و موتور محرکه آشنا، مشروع و همه جا موجودی را برای قبضه قدرت، مورد استفاده قرار داد. انقلاب، اگر نه یک طرح دقیق، حداقل یک الگو به منظور ایجاد تحول در آخرین دسته کشورهای دارای نظام‌های غیر دموکراتیک ارائه کرد. غرب کوشید "تصویری از انقلاب ایران را به جهانیان نشان دهد که می‌خواهد ایران را ۱۴ قرن به عقب برگرداند، اما ۱۶ ماه انقلاب و تظاهرات در

۱- وزارت امور خارجه ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۸۴ در مورد ایران کنفرانسی پشت درهای بسته بر پا کرد. در آنجا ماروین زونیس، مدیر مؤسسه خاورمیانه دانشگاه شیکاگو یادآور شد: "به نظر من پیام ایران، تنها ایدئولوژی سیاسی تأثیرگذار در قرن بیستم از زمان انقلاب بلشویکی است و اگر بپذیریم که بلشویسم بقایای ایدئولوژی سده ۱۹ بوده، می‌توان گفت قرن بیستم تنها یک ایدئولوژی مهم ارائه کرده که از ایران بوده است. این پیام قدرتمند تا مدت‌های مدید با ما خواهد بود صرف‌نظر از اینکه برای آیت‌الله خمینی چه اتفاقی بیفتد."

تهران نشان داد که اسلام می‌تواند زبان سیاسی نوینی را در اختیار مخالفان رژیم‌ها قرار دهد که در زمینه تاکتیک و هدف‌ها از آن بهره‌گیری کنند."

حاصل کار بی‌نظیر بود: ایران گرچه سراپا اسلامی شده اما با آمیختن حقوق اسلامی و اروپایی به شیوه‌ای بی‌همتایک جمهوری مدرن به وجود آورده است. بخش اعظم حقوق اروپایی را از قوانین فرانسه و بلژیک گرفته است. به موجب قوانین موجود، در سطوح ملی، استانی و محلی، انتخابات برگزار می‌شود و زن و مرد از سن ۱۵ سالگی حق رأی دارند. رئیس‌جمهوری تنها برای دو دوره پیاپی می‌تواند انتخاب شود و در مجلس شورا نمایندگان اقلیت‌های مسیحی، یهودی و زرتشتی حضور دارند و حداقل حقوق افراد و اقلیت‌ها به رسمیت شناخته شده است.

تأثیر انقلاب ایران بر جهان اسلام بسیار بدیهی بوده: جنبش اسلامی را که از جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب، اسرائیل پدید آمده بود به صورت جنبش‌هایی مخالف نظام‌های موجود در سراسر جهان اسلام درآورد. این جنبش‌ها در دهه ۱۹۸۰ گرایش‌های افراطی داشتند و از توطئه به منظور براندازی رژیم امیرنشین بحرین تا برقراری حکومت اسلامی در سودان از ترور انور سادات رئیس‌جمهوری مصر تا مبارزه علیه دیپلمات‌های امریکایی در لبنان را در بر می‌گرفت.

در کنار این حرکت‌ها، حرکت آرام و بسیار مهم اما کمتر محسوسی در جریان بود. هدف، ایجاد گزینه‌های اسلامی در نهادهای شکست خورده - مدرسه‌ها، درمانگاه‌ها، تعاونی‌ها و مراکز رفاهی - بود. گروه‌های اسلامی به منظور برقراری جامعه مدنی جدید تلاش می‌کردند که شبکه‌ای شامل انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، باشگاه‌های کارگری، معلمان، مهندسان، زنان، پزشکان، جوانان و سایر بخش‌ها به وجود بیاورند و از این راه به حل مشکلاتی بپردازند که دولت‌ها نادیده‌شان می‌گرفتند.

در دهه ۱۹۹۰ تاکتیک گروه‌های سیاسی مخالف عوض شد و به جای گلوله به رأی روی آوردند (From bullet to ballot). حزب‌های سیاسی ایجاد شدند تا

در چارچوب نظام کار کنند نه خارج از آن. مصر، اردن، الجزایر، یمن و کویت شاهد این تجربه جدید بودند. این روند در سرآغاز قرن بیست و یکم هنوز به اوج نرسیده است. سال‌های سال، مسئله کسب قدرت در جهان اسلام، یکی از مضمون‌های عمده تحول سیاسی خواهد بود چه مسالمت‌آمیز باشد - مثل اردن - چه خونین باشد، مثل الجزایر، و چه به هم ریخته و نابسامان مثل اندونزی. بنابراین ممکن است انقلاب ایران آخرین انقلاب نباشد، در سایر کشورها هم امکان شورش‌های سراسری ملی و سرنگونی نظام‌های ایدئولوژیکی عتیقه که تاریخ مصرفشان مدت‌ها است به پایان رسیده، وجود دارد.

در نهایت هم هیچ کشور اسلامی احتمالاً تجربه ایران را تکرار نخواهد کرد. تندروی‌هایش موجب شد جز عده‌ای افراطی در این یا آن کشور، کسی خواهان پیروی الگوی تهران نباشد. انقلاب ایران بسیار پر هزینه بود و بهای سنگینی داشت اما در مورد نتیجه و پیامدش جزّ و بحث‌ها ادامه دارد. ویژگی شیعی انقلاب نیز از عواملی است که الگوبرداری از آن در کشورهای سنی مذهب را غیر محتمل می‌سازد و چنانکه می‌دانیم در اغلب کشورهای اسلامی، اکثریت با سنی مذهب‌بان است. از اینها گذشته شواهد محکمی وجود دارد که نشان می‌دهد الگوی خاص ایران ممکن است موفق نشود و به دلایل بیشتر اقتصادی تا ایدئولوژیکی، سایر کشورها در مورد تقلید الگوی جمهوری اسلامی محتاط‌تر شده‌اند.

اما هر اتفاقی هم که بیفتند، باز انقلاب ایران آخرین انقلاب بزرگ دوران معاصر خواهد بود. تهران راه را برای استفاده از اسلام به منظور قبضه قدرت - قدرتی که به حیطة سیاسی محدود نمی‌شود - هموار کرده است. همان طور که در عصر روشنگری، برای پیدایش دموکراسی نوین در غرب، اصلاح دینی لازم بود فیلسوفان ایرانی هم اصلاحاتی را در درون برداشت‌های رایج از اسلام پیش می‌برند که این اصلاحات برای تداوم و بقای تحول سیاسی، عاملی تعیین کننده است.

شاید به نظر برسد ایران برای تجربه آخرین انقلاب بزرگ یک مکان غیر عادی است چون جهان اسلام به همان اندازه که پهناور است از تنوع و دگرگونی برخوردار می‌باشد. اما ایران به شکل خاصی حالت یگانه خود را دارد. تنها کشور اسلامی است که اکثر جمعیتش را شیعیان تشکیل می‌دهند. ۸۵ درصد مسلمانان جهان را سنی مذهب‌بان تشکیل می‌دهند. ایران، پلی است میان آسیا و خاورمیانه. تنها کشور اسلامی است که جمعیت آن از نژاد هند و اروپایی آریایی هستند.

از نظر قومی هم ایران در غرب با عرب‌ها، در شمال با آمیزه اقوام آسیای میانه، و در شرق با هند، افغانستان و پاکستان، همسایه است. حتی در تاجیکستان همسایه شمال خاوری، تنها کشور فارسی زبان دیگر جهان، اکثریت مردم سنی مذهب‌اند.

از نظر جغرافیایی هم ایران وضعیت منحصر به فرد خود را دارد. دو رشته کوه عظیم، البرز در شمال و زاگرس در غرب و نیز دریای خزر، خلیج فارس و دریای عمان، آنرا از مناطق همسایه جدا می‌سازند. اما همین ویژگی‌ها ایران را برای نوآوری سیاسی سترگی نظیر انقلاب مکانی مناسب و موجه می‌سازد.

نخست اینکه اسلام شیعی از مؤمنان می‌خواهد با بی‌عدالتی و ستم مبارزه کنند حتی اگر در این راه کشته شوند. مذهب شیعه این دومین فرقه جهان اسلام از زمان ظهور دین، از قرن هفتم میلادی در پی ستم و آزار دودمان حکومتی که خلافت را غصب کرده بود پدید آمد^(۱) احساس خشم نسبت به حاکمان ستمگر از آن زمان تاکنون در میان شیعیان باقی مانده است. روحانیت شیعه این توان را دارد که مردم را بسیج کند و به حرکت‌هایشان سمت و سو بدهد. وظایف این روحانیت به مشورت دادن محدود نمی‌ماند و از همین جا می‌توان فهمید چرا آیت‌اله خمینی به عنوان رهبر طبیعی سربلند کرد و توانست مخالفان دینی و غیر دینی شاه را متحد سازد.

۱- این نظر نویسنده است و با عقاید شیعه که تشیع را اسلام راستین و پیرو سنت پیامبر می‌داند کاملاً بیگانه است. (ناشر)

در اسلام بر خلاف مسیحیت، قدرت حاکم از قدرت دینی جدا نیست. این آیین از مدت‌ها پیش در ایران به صورت نیروی ملی عمل کرده است. آیین شیعه حتی در میان افراد نه چندان مؤمن، سرچشمه هویت ملی بوده و این امر از سال ۱۵۰۱ میلادی یعنی تاریخ بنیان‌گذاری سلسله صفویه آغاز شده است. در آن زمان شاهان صفوی می‌خواستند در برابر امپراتوری سنی مذهب عثمانی که تقریباً بر سراسر جهان اسلام منهای ایران حکمروایی داشت یک هویت مشترک ایرانی ایجاد کنند. تا قرن بیستم هم ایران هنوز یک کشور فتودالی مرکب از قبیله‌ها و گروه‌های قومی رقیب بود و به یک رهبری قوی یا نیروی اجتماعی همگن‌ساز یا هر دو اینها نیاز تاریخی داشت.

دوم اینکه ایران از نظر سیاسی بیش از هر کشور اسلامی دیگر تجربه داشت. اغلب کشورهای اسلامی در قرن بیستم توسط قدرت‌های استعماری ایجاد شدند یا از سلطه استعمار رها شدند و به استقلال رسیدند. بر عکس، ایران تاریخ طولانی استقلال و حاکمیت را - ولو با فراز و نشیب - داشته است. سوم، ایرانیان با تمدنی بیش از ۲۵ قرن از احساس اهمیت تاریخ و ایفای نقشی در شکل دادن به جهان برخوردارند. ایران در طی قرن‌ها فیلسوفان، شاعران و نویسندگان بزرگی را پرورانده است و در جو فکری و روشنفکری آن، سؤال‌ها، اندیشه‌های نو و سرانجام روحیه انقلابی پدید آمده است.

چهارم، ایران در مسیر شرق و غرب، هدف تهاجم‌های تاریخ بوده، در عهد باستان از روی ارتش یونان و در عصر جدید توسط بریتانیا. ایران از روزگاران پیش در معرض انکار و اندیشه‌های جهان خارج قرار داشته. ایرانیان، بسیاری از سنت‌ها، اندیشه‌ها، و مهارت‌ها را از سایر فرهنگ‌ها اخذ کرده و به کار گرفته‌اند. پزشکی اولیه را از یهودیان، دین را از عرب‌ها و زبان دوم را در این اواخر از انگلیسی‌ها. در طول تاریخ در معرض نفوذ میراث یونانی - رومی، و ارزش‌های یهودیست - مسیحیت قرار داشته‌اند و این دو جریان، به طوری که می‌دانیم شالوده انقلاب‌های غرب را از زمان روشنگری به این طرف تشکیل می‌داده‌اند. (۱)

پنجم، قدرت‌طلبی ایرانیان به یکباره و در آستانه انقلاب سال ۱۳۵۷ پیش نیامد از آغاز قرن بیستم مبارزه با دو دودمان پادشاهی ادامه داشته و دو انقلاب پیشین حول همین محور بوده‌اند.

جرقه انقلاب مشروطیت سال‌های ۱۲۸۳ - ۱۲۸۸ (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) هنگامی زده شد که دودمان قاجار در اوج ضعف خویش امتیازهای سیاسی و اقتصادی مهمی به روسیه و بریتانیا داد. بریتانیا امتیاز انحصاری کشف و بهره‌برداری از نفت در سراسر ایران را به دست آورد. ائتلاف قدرتمندی از روحانیان، روشنفکران و بازاریان به منظور مهار قدرت‌هایی که به شاه اجازه دادند کشور را به خارجیان بفروشد و نیز به منظور خلاص کردن ایران از خارجیان که سنت‌های دینی و اجتماعی را به چالش خوانده بودند، شکل گرفت (۲) سرانجام پس از مدت‌ها ناآرامی و بی‌ثباتی در ایران، شاه در سال ۱۲۸۵ خورشیدی مشروطیت را پذیرفت و نخستین مجلس شورای ملی تشکیل شد و هر دو اینها قدرت شاه را مهار می‌کردند. (۳)

محمد رضا پهلوی آخرین شاه ایران نیز در سال ۱۳۳۲ به شدت ضعیف و زیر نفوذ قدرت‌های خارجی بود. او هم با چنان چالشی از سوی جبهه ملی روبرو گردید. جبهه ملی به رهبری محمد مصدق نخست‌وزیر، ائتلافی از چهار حزب طرفدار دموکراسی و قانون اساسی‌ای بود که قدرت شاه را محدود می‌کرد. تلاش شاه در عزل مصدق نتیجه عکس داد و او ناگزیر از ایران فرار کرد و به رم رفت. دودمان پهلوی در آستانه انقراض بود که سازمان سیای آمریکا و اینتلیجنت سرویس بریتانیا در هماهنگی کامل، به آشوبی دامن زدند که به سرنگونی مصدق و بازگشت شاه جوان به تخت سلطنتی برای یک دوره ۲۵ ساله دیگر انجامید. (۴)

بدین ترتیب انقلاب سال ۱۳۵۷ را باید ادامه مبارزه‌های پیشین دانست [بدین معنی که] وقتی همه تلاش‌ها برای ایجاد تحول از راه مسالمت‌آمیز به بن‌بست رسید انقلاب به صورت تنها گزینه کسب قدرت در آمد. حرکت‌های سیاسی سال ۱۳۵۷ مشخصه آخرین انقلاب بزرگ دوران

معاصر بود. نه فقط به این دلیل توانست یکی از قدیمی‌ترین پادشاهی‌های جهان را براندازد بلکه به این سبب که رویدادهای بعد از انقلاب حتی از خود انقلاب هم مهمتر بود خاصه نحوه تلاش مردم ایران در اعتراض به حکومت، که نظام اسلامی را به شیوه‌های خلاق و مترقیانه به کار گرفتند و در خلال دو دهه پس از انقلاب با نگرش تازه به همه مسائل و موضوع‌ها موجب نمایش همه چیز از سینمای ایرانی در سطح بین‌المللی و مطبوعات جدید گرفته تا پدید آمدن برنامه‌های جدید تنظیم خانواده و حتی فعالیت زنان شده است. نوآوری‌های غیر سیاسی هم عملاً میراث واقعی انقلاب را تحکیم کرده ز تأثیری به مراتب ماندگارتر، نه تنها در نظام سیاسی ایران، بلکه در جهان اسلام برجا گذاشته است.

کسین بریتون در کتاب پرآوازه‌اش کالبد شکافی انقلاب می‌نویسد انقلاب‌ها به تب می‌مانند و مثل تب مرحله به مرحله پیش می‌روند. در نخستین مرحله، داغی جنون‌آمیز، شرایط افراطی و هذیان، و در مرحله بعد شکستن تب همراه با بهبودی تدریجی و احیاناً یکی دو بار برگشت تب داغ. مرحله آخر بهبود کامل و بازگشت به حال عادی است. (۵)

انقلاب ایران به خاطر بهره‌گیری از اسلام به عنوان زبان سیاسی، شاید از روال مرسوم انقلاب‌های پیشین فراتر رفته باشد اما با توجه به ملاک‌های بریتون می‌توان گفت این انقلاب هم در رابطه با هدف‌ها یا مرحله‌هایش فرق چندانی با انقلاب‌های معاصر غرب از جمله انگلستان، فرانسه و روسیه نداشته است. قیام‌های مردمی به رهبری مستقل‌ها [در انگلستان دهه ۱۶۴۰]، ژاکوبین‌ها [فرانسه ۱۷۸۹] بلشویک‌ها [روسیه ۱۹۱۷] خواهان آزادی و خلع قدرت و مزایای خاندان‌های پادشاهی بودند که اقلیتی بیش به حساب نمی‌آمدند. در ایران هم انقلابی‌های اسلامی همین خواست‌ها را داشتند. به کارگیری دین در انقلاب ایران را نباید یک نوآوری یگانه تلقی کرد. این کار بخشی از قیام‌های سیاسی جامعه‌های غربی نیز بود. در سال ۱۹۵۲ یعنی ربع قرن پیش از انقلاب ایران، بریتون نوشت: "مردم [غرب] با اصلاح مذهبی و

رنسانس جداً به این فکر افتادند که بخشی از بهشت را به روی زمین بیاورند. انقلابی‌های دوران جدید با این انگیزه دست به کار شده‌اند که از "یک احساس سوزان در مورد اولویت آرمان‌ها سرشار بوده‌اند: این احساس که برای همه مردم چیزی به مراتب بهتر از سرنوشت کنونی‌شان می‌تواند وجود داشته باشد؛ به این اعتقاد که آنچه هست، نه تنها نباید، بلکه لازم نیست که باشد." (۶) در پی فروپاشی نظام‌های کهن بر اثر انقلاب‌ها، به منظور تعریف هدف‌های انقلاب و توجیه رفتار انقلابی، خاصه در نخستین مرحله‌های خشم و ناآرامی، از ارزش‌های دینی بهره‌گیری می‌شد. بریتون می‌نویسد: "دسته کوچک انقلابی‌های خشن که هسته تمامی عملیات را در دوران وحشت [انقلاب فرانسه] تشکیل می‌داند، زیر نفوذ ایمان فعال مذهبی مانند سایر مردم رفتار می‌کردند. مستقل‌ها، ژاکوبین‌ها و بلشویک‌ها، همگی می‌خواستند همه فعالیت‌های انسانی را منطبق با یک الگوی آرمانی انجام بدهند. همانندی تکان دهنده همه اینها در ریاضت‌کشی یا محکوم کردن آن چیزهای است که ما شاید مفسد جزئی و یا کلی قلمداد کنیم. همه این الگوها هم کم و بیش مشابهند و همگی به آنچه که می‌توان اخلاق مسیحیت متعارف نامید نزدیکند." (۷)

ایران در دو دهه نخست انقلاب از هر سه مرحله یک انقلاب کلاسیک گذشت، در بیستمین سالگرد انقلاب، فرایند یاد شده هنوز تکمیل نشده بود اما به اوج آن نزدیک می‌شد.

مرحله آغازین انقلاب، یک دهه کامل به طول انجامید. این ده سال که از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ طول کشید. جمهوری اول نام گرفته است. (۸) آغاز آن، زمانی بود که محمد رضا شاه پهلوی با شیشه‌ای از خاک ایران همراه با شهبانو فرح با بی میلی بسیار تاج و تخت را رها کرد و به یک مرخصی بی پایان رفت. جمهوری اول تا پایان دوران حیات آیت‌اله خمینی ادامه یافت. در این دوره تب انقلاب خاصه در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ بسیار بالا بود.

پررنگ‌ترین تصویرهای انقلاب ایران هم مربوط به همان سال‌های نخستین است. هنوز خارجیان، بسیاری از آن صحنه‌ها را به یاد دارند. راهپیمایی‌های

ملایان تفنگ بر دوش و زنان چادری. سردخانه‌های پر از اجساد تیرباران شده شامل سلطنت‌طلبان و مقام‌های بلندپایه رژیم پادشاهی که در جریان محاکمه‌های سرپایی در دادگاه‌های انقلاب تیرباران شدند. تسخیر سفارت ایالات متحد آمریکا همراه با به‌گروگان‌گرفتن ۵۲ دیپلمات به مدت ۴۴۴ روز. تصویرهای این گروگان‌های چشم بسته و آتش زدن آدمک عمو سام توسط جوانان. این مرحله تب داغ بود.

و بعد دوره چالش‌های خشن و قدرت‌طلبی‌های خونین. صدام حسین در سال ۱۹۸۰ فرمان حمله به ایران را صادر کرد و نیروهای عراقی به سرعت هزاران کیلومتر مربع در داخل ایران پیشروی کردند و چند نقطه مهم استراتژیکی را به تصرف در آوردند. تهاجم عراق از آنجا که اندکی پس از فرار یا زندانی شدن و اعدام سران نظامی ارتش زمان شاه صورت می‌گرفت بقای فیزیکی ایران را به ناگهان زیر سؤال برد.

اما شدیدترین درگیری‌ها، خونریزی و آشوب هنگامی روی داد که جمهوری اسلامی جوان ایران در صدد ایجاد یک نظام حکومتی سر تا پا جدید بر آمد. انقلابی‌هایی که به قدرت رسیده بودند چیزی در مورد اداره کشور نمی‌دانستند. کارها به صورت فی‌البداهه و روزمره پیش برده می‌شد.

در دهه ۱۹۸۰ کمال خرازی مسئول وقت خبرگزاری جمهوری اسلامی و نماینده دائمی ایران در سازمان ملل و وزیر خارجه کنونی به من گفت: "امر مهم در مورد این انقلاب آنست که هیچ برنامه از پیش تعیین شده‌ای نظیر آنچه دقیقاً برای اقتصاد، صنعت یا چیزهای دیگر تهیه می‌شود، نداشته است و ما بتدریج که پیش می‌رویم بر میزان تجربه‌ها مان افزوده می‌شود". استقرار حکومت روحانی در ایران یک امر مقدر آسمانی نبود. برعکس آیت‌اله خمینی در نخستین بیاناتش درباره حکومت گفت از حکومت روحانیان حمایت نمی‌کند و در نوشته‌ای با اشاره به قانون شریعت یادآور شد: "ما می‌گوییم حکومت باید بر طبق قوانین الهی باشد." (۹) و هنگام ترک پاریس به سوی ایران در مصاحبه‌ای با لوموند گفت: "منظور ما این نیست که رهبران مذهبی اداره کشور

را در دست بگیرند." (۱۰)

با فرو نشستن امواج پر همه‌مه بازگشت آیت‌اله به ایران، به نظر می‌رسید وی علاقه چندانی به مداخله روزمره در امور حکومتی ندارد. او که در هفتادمین دهه زندگی بود به قم عزیمت کرد و به نظر می‌رسید سیاست را به دولت موقت شامل فن سالارهای غیر دینی سپرده است. نقش وی به حل و فصل اختلاف‌ها محدود می‌شد و از طریق فرزندش احمد یا مقام‌های دولتی که در قم به دیدارش می‌شتافتند، رهنمودهای خود را ارائه می‌کرد.

تکر مداخله ملایان در حکومت عملاً از سوی شیعه طرد شده و شیعیان در طول تاریخ از قدرت سیاسی بیزار بوده‌اند. اما در پاییز ۱۹۷۹ بر سر تدوین قانون اساسی جدید هیجان عمومی موجب شد نقطه عطف جدیدی در انقلاب به وجود بیاید. دست‌اندرکاران انقلاب در مورد شکل دولت آینده نظرات بسیار متفاوتی داشتند.

در دو نسخه نخستین پیش‌نویس قانون اساسی، از یک رئیس‌جمهوری قدرتمند از روی الگوی فرانسه حمایت شده بود. هر دو پیش‌نویس تا حد زیادی غیر دینی بود و در هیچ یک قدرت ویژه‌ای برای روحانیت در نظر گرفته نشده بود. تندروهای دینی این پیش‌نویس‌ها را قبول نکردند و خواهان بازبینی و افزودن مواد زیادتری در آنها شدند. ایران بدین ترتیب درگیر بحث‌های عمیقی شد و سرانجام در یک مصالحه مقرر شد مجلس خبرگان انتخاب شود و قانون اساسی را تدوین کند و به رأی ملت بگذارد از همان لحظه آینده کشور رسماً توسط روحانیان رهبر شده.

طرفداران آیت‌اله خمینی از ترس اینکه با تغییرات بیشتر به حاشیه رانده شوند یا حتی از قدرت کنار گذاشته شوند، روندی را ابداع کردند که به موجب آن، صلاحیت نامزدها را از صافی بگذرانند و با این تمهید از آن پس بارها و بارها در انتخابات تأثیر گذاشته‌اند. در خبرگان هم اکثریت با آنها شد و یک متن قانون اساسی تهیه کردند که سرایا اسلامی بود.

عمده‌ترین و با اهمیت‌ترین تغییر در رأس داده شد. رئیس‌جمهوری یک

مقام تشریفاتی و ضعیف شد تا بدین وسیله رئیس حکومت آیت‌الله قوی نباشد که بتواند دودمان حکومتی جدیدی ایجاد کند، کاری که رضا شاه پهلوی کرد. رهبری واقعی کشور به ولی فقیه سپرده شد. ولی فقیه مراقب است تا عوامل غیر دینی در هیچ شاخه حکومتی نفوذ نکنند و انقلاب به مسیر خود ادامه دهد. ولی فقیه علاوه بر این، حق انتصاب ریاست قوه قضایی و فرماندهان ارتش را دارد. او در نهایت می‌تواند هر نامزدی را کنار بزند. فرمانده کل قواست. و بر خلاف سایر مقام‌های دولتی، مقامی مادام‌العمری است. ولی فقیه بیش از هر دولت موجود جهان به مقام پاپ اعظم نزدیک است.

فکر استقرار ولایت فقیه به جذائیت کتاب جمهوریت افلاطون برای آیت‌الله خمینی و به زمانی برمی‌گردد که او یک طلبه جوان بود. افلاطون در جمهور از روی کار آمدن شاه فیلسوف جانبداری کرده بود و ولی فقیه نسخه اسلامی شاه فیلسوف است. (۱۱) در هر حال نظام جمهوری اسلامی ایران یکی از غیر عادی‌ترین نظام‌های سیاسی جهان بود.

قانون اساسی ایران با در نظر گرفتن الگوهای غربی، سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه را از هم جدا کرد و برای هر کدام نظام کنترل و بازرسی مقرر نمود. اما حکومت روحانیان یک لایه موازی قدرت را هم ایجاد کرد و عملاً در کنار هر شاخه حکومتی یک نهاد با موقعیت "سایه" با قدرت برابر - دست کم برابر - به وجود آورد و عمدتاً این مقام‌ها و نهادها در اختیار روحانیان قرار گرفت.

در ارتش و در کنار نیروهای ارتش، نیروهای هوایی و دریایی، نهاد سایه یعنی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج ایجاد شد و اینها به صورت امواج انسانی در جنگ عراق - ایران کارایی خود را نشان دادند.

در حیطة اجرای قانون، کمیته‌ها در کنار پلیس به وجود آمد و کار اینان بیشتر مراقبت رفتار اجتماعی مردم بود. این دو سرانجام در هم ادغام شدند اما پس از جنگ، بسیج همچنان به جای کمیته‌ها کار امر به معروف را بر عهده گرفته است. در قوه قضایی، در کنار دادگاه‌های مدنی و کیفری، دادگاه‌های انقلاب ایجاد شد که ریاست آنها با روحانیان بود و به جرائم سنگین نیز به عنوان تهدید علیه

نظام در این دادگاه‌ها و غالباً در پشت درهای بسته رسیدگی می‌شود. در قوه قانونگذاری نیز در کنار مجلس شورای اسلامی با ۲۷۰ نماینده [در سال ۱۳۷۸ به تناسب افزایش جمعیت، ۲۹۰ نماینده] یک مجلس سایه به بنام شورای نگهبان با ۱۲ عضو وجود دارد. این شورا قانون‌های مصوبه مجلس را اگر غیر اسلامی یا مغایر قانون اساسی تشخیص دهد می‌تواند وتو کند. یکی دیگر از اختیارات شورای نگهبان، تأیید یا رد صلاحیت نامزدهای مقام‌های انتخابی است. اختلاف میان این دو نهاد قانونگذاری در زمان آیت‌اله خمینی آن‌چنان بالا گرفت که سرانجام در نیمه دهه ۱۹۸۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام دایر شد تا میان آنها داوری کند. مجمع در ضمن، به سیاست‌گذاری هم می‌پردازد و ضمن دادن نظرهای مشورتی به رهبر در مسائل مهم، درباره اموری که از مجاری عادی قابل حل و فصل نیستند به ابراز نظر قطعی می‌پردازد. (۱۲)

استانداران، فرمانداران و بخشداران را وزارت کشور منصوب می‌کند اما امام جمعه‌ها که از سوی رهبر برگزیده می‌شوند بر کار این مقام‌ها نظارت کلی دارند. حتی در حوزه اقتصاد رسمی هم دوشادوش سازمان اقتصادی [دولتی] بنیادهای متعدد و رنگارنگی ایجاد شده که هر چند دولت آن را ایجاد کرده، اما بیشتر اینها مستقل عمل می‌کنند و بخش بسیار عظیمی از اقتصاد کشور در کنترل کامل آنهاست.

ریاست جمهوری هم "سایه" دارد و آن شخص رهبر است.

بدین ترتیب، قانون اساسی نتوانست پایان تحولات یا نقطه پایان انقلاب شود در ژانویه ۱۹۸۰ درست یک سال پس از پیروزی انقلاب، انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. آیت‌اله خمینی اعلام کرد هیچ روحانی نباید نامزد مقام ریاست جمهوری شود و این به خوبی نشانه دیگری است که او خواهان برپایی حکومت روحانیت نبوده است. اما در ۱۸ ماه بعدی، ایران صحنه درگیری‌هایی خونین شد و روحانیت حاکم و طرفدارانش به تدریج شرکای سابق را کنار نهادند - چپ‌گراها، ملی‌گراها، و روشنفکران یکی یکی از دستیابی به قدرت

محروم شدند. حکومت ترور و وحشت به نوبه خود موجی از خشونت و ترور را به دنبال آورد. در سال ۱۹۸۱ بیش از هزار مقام حکومتی توسط شرکای سابق که به جناح مخالف پیوسته بودند کشته شدند.^(۱)

جمهوری اسلامی نمی‌توانست رؤسای جمهورش را در قدرت نگاه دارد. در ماه ژوئن ۱۹۸۱ ابوالحسن بنی‌صدر نخستین رئیس‌جمهور ایران ناچار شد با پوشش زنانه از کشور فرار کند. مجلس شورای اسلامی او را فاقد صلاحیت برای این مقام اعلام کرد. دومین رئیس‌جمهور در ماه اوت سال ۱۹۸۱ بر اثر انفجار بمب کشته شد در حالی که تنها ۵ هفته در این مقام خدمت کرده بود. بمب زمانی منفجر شد که وی و نخست‌وزیرش در حال بررسی ماجرای بمب‌گذاری حزب جمهوری اسلامی بودند در ماجرای این بمب‌گذاری، حدود ۲۰۰ تن از مقام‌های بلندپایه حکومتی، ده وزیر کابینه و ۲۷ نماینده مجلس کشته شده بودند.^(۱۳)

ایرانیان برای سومین بار طی ۲۱ ماه و دومین بار طی ۱۰ هفته بار دیگر برای انتخاب رئیس‌جمهوری به پای صندوق‌های رأی رفتند. این بار، در اکتبر ۱۹۸۱، امام با استفاده از قدرت خویش به عنوان ولی‌فقیه، منع را از روحانیت برداشت و یک روحانی نامزد مقام شد. برنده آن انتخابات [آیت‌اله] علی خامنه‌ای بود... او که از شاگردان سابق و پیروان آیت‌اله خمینی بود سه بار در زمان شاه به زندان افتاده و به تازگی از جریان یک سوءقصد جان به در برده بود. او روز پیش از انفجار حزب جمهوری اسلامی به شدت مجروح شد و در بیمارستان بستری گردید. بمب را در میکروفن کار گذاشته بودند.

انتخاب [آیت‌اله] خامنه‌ای به ریاست جمهوری یک نقطه عطف دیگر بود. در اکتبر ۱۹۸۱ روحانیان، دیگر فقط ناظر و سایه دولت نبودند بلکه بر همه شاخه‌های حکومتی سیطره داشتند.

ایران حالا به طور رسمی حکومت الله را داشت و این فرایند، دو سال و

۱- این ادعایی است که باور آن نیاز به ارائه سند دارد. (ناشر)

نیمی به طول انجامید. وقتی جمهوری اسلامی، قدرت را کاملاً قبضه کرد در فاصله سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۲ تلاش کرد همه جنبه‌های زندگی جامعه ایرانی از کتاب‌های درسی گرفته تا لباس پوشیدن و موسیقی را دوباره شکل بدهد. در این زمینه فقط معدودی موارد، استثنا شده بود.

تغییرات، در خیابان‌های تهران کاملاً محسوس بود. در یک بعد از ظهر گرم تابستان در پر رفت و آمدترین ساعت روز متوجه یک ویولن‌نواز نابینا شدم که پس‌رکی او را در وسط یک چهار راه شلوغ تهران راهنمایی می‌کرد. وقتی او سازش را می‌نواخت پس‌رک به رانندگان اتومبیل مراجعه می‌کرد تا پولی برای ویولن‌زن جمع کند.

راننده‌ام می‌گوید: "او پانزده سالی است که همین حدودها است و کارش همین است. او قبلاً جاز و موسیقی مورد علاقه ایرانیان را می‌نواخت اما از زمان انقلاب، همه آنها ممنوع شده او هم حالا فقط سرود جمهوری اسلامی و موسیقی اسلامی را می‌نوازد". راننده میان سال، پول خوردی به پس‌رک می‌دهد.

خیابان‌های تهران هم نقش خود را در انقلاب داشته‌اند. نام روزولت، آیزنهاور و الیزابت از روی خیابان‌های بزرگ و بولوارهای شهر برداشته شده. خیابان چرچیل به بابی سندز، رهبر ارتش سری جمهوریخواه ایرلند، که بر اثر اعتصاب غذای طولانی جان داد - و خیابان لس‌آنجلس به خیابان حجاب، تغییر نام داده شده است. حتی اگر تهرانی‌ها بخواهند موضوع انقلاب را فراموش کنند تصویرهای عظیم رنگ روغنی بر دیوارهای شهر، آنها را به یاد آن می‌اندازد. بر یک دیوار آجری نوشته شده است "حفظ و حمایت از انقلاب، وظیفه ماست" و بر دیوار بیرونی کاخ نیاوران، محل اقامت شاه سابق این جمله از آیت‌اله خمینی نوشته شده است "به یاد خدا باشید و به هیچ چیز دیگری فکر نکنید".

ایران در دوره جمهوری اول کوشیده ایدئولوژی اسلامی و نفوذ خود را به فراتر از مرزهایش صادر کند. در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ این کار به اوج خود

رسید. در داخل، روحانیان کار "پاکسازی" مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها، قوانین کیفری، قوانین بانکی، مسائل فرهنگی و رسانه‌ها را از عناصر غیر اسلامی به انجام رساندند هر کس خود را دمساز نکرد، پاکسازی شد.

آنها وضعیت موجود منطقه را هم به هم ریختند. ایران که زمانی محافظ خلیج فارس شمرده می‌شد حالا تهدیدی علیه آن به حساب می‌آمد چون تهران تلاش می‌کرد از طریق شبکه گسترده دوستان و هواداران به تبلیغ اسلام مبارز و ستیزه‌گر پردازد. ماجرا به غرب هم کشانده شد چون ایران به تعریف دوباره‌ای از تروریسم و تاکتیک‌های آن پرداخت و "بمب‌گذاری انتحاری" را وارد فرهنگ سیاسی کرد.

در جبهه جنگ با عراق هم، ایران از طریق رشته پاتک‌های جسورانه توانست وضعیت را عوض کند هر چند ارتش عراق از نظر تجهیزات و آموزش در موقعیت برتری بود. ایران با اعزام داوطلبان جوان که نوارهای قرمز به سر می‌بستند و خود را عاشق شهادت می‌نامیدند ورق را به نفع خود برگردانید. بسیاری از این داوطلبان جوان، روی مین رفتند و جنگ بزودی به خونین‌ترین درگیری در تاریخ جنگ‌های معاصر خاورمیانه تبدیل شد. اما حتی به کارگیری جنگ افزارهای شیمیایی از جانب عراق نتوانست ایرانیان را از حملات مکرر باز دارد. در سال ۱۹۸۶ بنا به برآورد منابع اطلاعاتی امریکا، ایران می‌توانست برنده نهایی جنگ باشد.

اما ایران برای هدف‌های توسعه طلبانه، غرور سیاسی و انزوای اقتصادیش بهای سنگینی پرداخت. در سال ۱۹۸۶ انقلاب ایران با مشکلاتی روبرو شد. مردم در داخل از بالا رفتن تلفات انسانی در جنگ، جیره‌بندی کالاهای اساسی و مشاجره‌های تمام نشدنی خسته شده بودند. امریکایی‌ها خرید نفت و سایر کالاهای ایران را تحریم کردند چون با افشای معامله پنهانی فروش جنگ‌افزار در برابر آزادی گروگان‌ها، روابط تهران - واشنگتن به سختی تیره شد و امریکا بر فشار هر چه بیشتر اقتصادی بر ایران افزود. بار دیگر در جبهه جنگ، موقعیت عراق بهتر شد و این وضع تا نیمه سال ۱۹۸۶ ادامه یافت در آن سال

نیروهای عراقی به پشت مرزهای بین‌المللی رانده شدند.

تأثیر این تحریم‌ها در تهران محسوس بود. تصویرهای بزرگ رنگ روغنی بر دیوارهای شهر رنگ می‌باخت. جمعیت کمتری در نماز جمعه‌ها، راهپیمایی‌های عمومی و حتی انتخابات حاضر می‌شدند. به جماعت مسجدرو و مؤمن تأکید می‌شد که در صحنه حضور داشته باشند. بر در و دیوارهای خانه‌ها و خیابان‌ها و بزرگراه‌ها با نوشتن شعارهایی از نظام انتقاد می‌شد. حتی روحانیان ناراضی به نظر می‌رسیدند.

من خود در یک داروخانه در تهران شاهد گفتگوی مسئول داروخانه با یک زن بودم یک آخوند هم مشتری بعدی بود، زن از گرانی دارو شکایت کرد و داروخانه‌چی گفت "چرا به من می‌گویی؟ به ایشان بگو" و به روحانی اشاره کرد. و روحانی گفت "تقصیر بنده هم نیست تقصیر رژیم است. من مسئول یک گروه از فقرای مسجد هستم با ماهانه اندکی که می‌گیرم باید خانواده‌ام را هم اداره کنم" و با لحنی که سرخوردگی از آن می‌بارید گفت: "در زمان شاه واقعاً وضع ما بهتر بود".

در آخرین سال عمر آیت‌اله خمینی، انقلاب برای نخستین بار به مرحله‌ای رسید که بیم فروپاشی و شکست آن می‌رفت. نظام برای بقای خود از نیمه سال ۱۹۸۸ تا نیمه سال بعد ناچار بود به تعرض در چند جبهه پایان دهد و عقب نشینی کند. ابتدا تهران قطعنامه سازمان ملل مبنی بر آتش بس در جنگ را در اوت ۱۹۸۸ پذیرفت. امام پذیرش قطعنامه را در حکم نوشیدن جام زهر قلمداد کرد. اما راه دیگری نبود.

با پایان یافتن جنگ، نظام متوجه مسائل داخلی شد برای کاستن از نارضایتی عمومی، از دامنه محدودیت‌های کوچک و بزرگ کاسته شد. کمیته‌های انقلاب که مراقب رفتار اجتماعی مردم بودند، برجیده شدند. کنترل رفت و آمدهای شبانه در شهرها کاهش یافت. سینمای ایران که جنگ و انقلاب مضمون‌های عمده‌اش را تشکیل می‌داد به موضوع عشق و ماجراجویی‌ها روی آورد. به بازاریان اطمینان داده شد که بازرگانی خارجی، ملی نخواهد شد.

بازی شطرنج که حرام اعلام شده بود آزاد شد. و خانم‌ها اجازه یافتند ناخن‌هاشان را لاک بزنند.

تهران حتی با استفاده از نفوذ خود به آزادی گروگان‌های غربی در لبنان کمک کرد. مناسبات بازرگانی بهبود یافت. به نظر می‌رسید تب انقلاب دارد می‌شکند.

درست در همان حالی که بسیاری از ایرانیان داخل نظام و خارج از آن خود را برای حرکت بعدی آماده می‌کردند. آیت‌اله خمینی نشان داد که در مورد دیدگاه‌هایش حاضر به سازش و مصالحه نیست. در سال ۱۹۸۹ زمانی که ایران آماده برگزاری جشن‌های نخستین دهه پیروزی انقلاب می‌شد. آیت‌اله به موجب یک فتوا سلمان رشدی نویسنده بریتانیایی را به خاطر نگارش کتاب توهین‌آمیز آیات شیطانی به مرگ محکوم کرد. کتاب که یک داستان مربوط به رؤیای خیالی پیامبر اسلام است. از دید امام، علیه اسلام و مسلمانان و کفرآمیز قلمداد شد. با این فتوا مسأله بهبود روابط ایران با غرب منتفی گردید.

دومین رویدادی که نزدیک بود انقلاب را به شکست بکشاند و ثبات آینده آنرا در معرض تهدید قرار داد، اقدام امام در عزل آیت‌اله حسینعلی منتظری به عنوان جانشین خود بود. آیت‌اله منتظری به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب، زبان به انتقاد گشود و یادآور شد انقلاب اسلامی در انجام بسیاری از وعده‌های اولیه‌اش شکست خورده است. او اعدام‌های جمعی را محکوم کرد و از دولت خواست اشتباه‌های گذشته‌اش را جبران کند. او به دنبال صدور فتوای قتل رشدی گفت "مردم دنیا دارند به این نتیجه‌گیری می‌رسند که کار ما در ایران فقط آدم‌کشی است." (۱۴)

آیت‌اله خمینی در هر دو این اقدام‌های پر سر و صدا هدف گسترده‌تری را دنبال می‌کرد. او می‌خواست انقلاب را بار دیگر به مسیر اصلی‌اش بیندازد. مضمون یگانه نخستین دهه انقلاب، در تخریب خلاصه می‌شد: انقراض سلطنت به پایان دادن به نفوذ خارجی‌ان که در همه حوزه‌ها از آموزش و پرورش گرفته تا کسب و کار و مد را در بر می‌گرفت؛ بر هم زدن موازنه قدرت در منطقه

و به هم ریختن اتحادیه‌های سیاسی و اقتصادی دیرینه. امام از آن بیم داشت که هر نوع رفاه‌طلبی و آسایش، سرانجام برنامه اسلامی را کم رنگ‌تر کند. به همین سبب بار دیگر به گرم کردن جو انقلاب پرداخت و بعد هم درگذشت.

جمهوری اسلامی توانست از دشوارترین مرحله‌اش در دهه اول، به رغم آن همه سختی‌ها بگذرد و باقی بماند. اما با درگذشت ناگهانی امام با آن قدرت بی‌همتا و جاذبه‌اش که قدرت او با قدرت هیچ فرد دیگری قابل مقایسه نبود، جمهوری اسلامی را با پیام‌هایی مختلط و درهم آمیخته در مورد آینده‌اش به حال خود گذاشت.

در جمهوری دوم مسأله اصلی این بود که آیا جمهوری اسلامی از مرزهای خمینی‌گرایی فراتر خواهد رفت و اگر بخواهد برود آیا می‌تواند یا نه؟ البته، جابه‌جایی به هیچ روی به معنی ردّ امام یا نفی اهمیت اسلام نبود تنها نشان می‌داد که اولولیت‌ها و فعالیت‌ها عوض شده است.

رئیس‌جمهوری رفسنجانی با قدرت، کارش را آغاز کرد. اندکی پیش از انتخاب شدن به مقام ریاست جمهوری، در ساختار قدرت تغییرهایی داد و با اصلاحیه‌هایی در قانون اساسی موضع ریاست جمهوری را تقویت کرد. در آن زمان او هنوز رئیس مجلس بود. به موجب اصلاحیه‌ها پست نخست‌وزیری حذف شد و قدرت‌هایش به رئیس‌جمهوری واگذار گردید در حالی که در قانون قبلی، رئیس‌جمهوری حالتی تشریفاتی و بدون قدرت بود. به موجب اصلاحیه‌های دیگر، نقش جانشین آیت‌اله خمینی تضعیف شد آیت‌اله خامنه‌ای که بی‌درنگ پس از فوت آیت‌اله خمینی به رهبری برگزیده شد در آن زمان رئیس‌جمهور بود و از سوی خبرگان، آیت‌اله نامیده شد. او در رأس قدرت سیاسی و رهبری قرار گرفت اما بدون بهره‌مندی از مقام مرجعیت.

با موازنه جدید قدرت، رفسنجانی عملاً در موقعیتی قرار گرفت که دوران بعد از آیت‌اله خمینی را تعریف و مشخص کند. دگرگونی‌ها در ضمن، نشان دهنده هدف‌های او نیز بود. او در مقام چهارمین رئیس‌جمهوری ایران تلاش کرد دولت پایداری بر مبنای اقتدار به وجود آورد که بقای نظام به اعتبار یا

شخصیت رهبر متکی نباشد.

رفسنجانی کوشید در سایر بازیگران صحنه سیاسی هم تغییراتی بدهد. در نخستین دوره تصدی اش در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ - ۱۹۹۳ تلاش کرد تندروهای رادیکال را از صحنه خارج سازد آنها پست‌های کلیدی را در دست داشتند و با سیاست ستیزه‌جویانه‌شان به اعتبار ایران در خارج لطمه می‌زدند. این فرایند، سه سالی طول کشید و سرانجام به جای نظریه‌پردازان جمهوری اول، فن سالاران تحصیل کرده غرب را در دولت و محافظه کاران را در مجلس جای داد. کارایی، بیش از پارسایی به صورت ملاک مهم گزینش در آمد.

رفسنجانی البته قصد کنار گذاشتن اسلام را نداشت بلکه می‌خواست با ارائه مصلحت‌گرایی، لبه تیز ایدئولوژی جمهوری اسلامی را قدری نرم و کند سازد. او می‌خواست تأکید را از تخریب بردارد و بر بازسازی بگذارد: بازسازی فیزیکی و روانی خسارت‌هایی که از جنگ عراق، اقتصاد نابسامان، و نظام سیاسی ناکارآمد ناشی می‌شد. این بدان معنی بود که به جای توجه به تعداد مسجدروها به یافتن شغل، مسکن، مدرسه و بهداشت برای عده بیشتری توجه شود.

او یک ملای طرفدار بازار آزاد بود که پدرش تولیدکننده پسته بود. برنامه‌اش را حول محور اصلاحات سامان داد: از جمله، خصوصی سازی بسیاری از کسب و کارهای ملی شده بعد از انقلاب، باز کردن کشور به روی سرمایه‌گذاران خارجی که از بدو انقلاب ممنوع شده بود، و برقراری پیوند مستحکم‌تری با جهان خارج که سرانجام، ایالات متحد آمریکا را نیز در برمی‌گرفت.

اصلاحات رفسنجانی تا حد زیادی به اقدام کشورهای اروپای شرقی به دنبال فروپاشی شوروی شباهت داشت رفسنجانی می‌خواست ایران را وارد جامعه جهانی سازد.

در مواردی، تحولات، حالت نوعی برگشت و وارونه‌سازی را داشت بازار بورس که در زمان شاه ایجاد شده بود این بار در ساختمانی بزرگ و مجهز به

کامپیوتر و تزئینات بازگشایی شد. بخت آزمایی [با نام ارمغان بهزیستی] دوباره به راه افتاد و نشان می داد که ایرانیان برای کسب ثروت فقط نمی خواهند چشم به راه مرحمت الهی باشند. مناطق آزاد تجاری به منظور جلب سرمایه های خارجی ایجاد شد. "ضربه درمانی" و ریاضت کشی یعنی زبان مرسوم صندوق بین المللی پول، جای شعارهای عدالت اجتماعی را گرفت.

در خیابان ولی عصر این تحولات، محسوس تر بود. بر دیواری سیمانی این جمله ها - که به زحمت قابل خواندن بود. - به چشم می خورد: "امروز دفاع از اسلام، از روزهای صدر اول اسلام مهم تر است و به فداکاری نیاز دارد" در کنار آن، بر پرده ای بزرگ و پر رنگ برای ساعت مچی سواج تبلیغ شده بود. تهران بتدریج از حالت یک شهر جنگ زده خارج می شد. گونی های شن و ماسه برداشته می شد. نوارهایی که بر شیشه های پنجره های خانه ها چسبانده بودند تا بر اثر بمباران هواپیماها و موشک های عراقی، شیشه های خرد شده به اطراف پراکنده نشود از پنجره ها پاک می شد. خانه های جدید با نقشه های تازه، بازارچه ها و پاساژهای تجاری، ساختمان های دولتی و حتی ویلاهای خصوصی به سرعت ساخته می شد. بر تابلوهای تبلیغاتی که از روزهای انقلاب، شعارهای انقلابی نوشته می شد. و در آنها شیطان های بزرگ و کوچک محکوم می شدند، کالاهای غربی و ژاپنی تبلیغ می شد زمین های باز به پارک و بوستان تبدیل گردید نمایشنامه های غربی از چخوف تا آرتور میلر در تئاترهای تهران به نمایش گذاشته شد.

رژیم مطلقاً هر نوع فراموش کردن "اسلام پا برهنه ها" و روی آوردن به "اسلام امریکایی" یا "اسلام سرمایه داری" را انکار می کرد. اما برنامه های رفسنجانی، عملاً مستضعفان را کنار گذاشت. در حالی که انقلاب، در تئوری به نام اینها انجام شده بود. بخصوص بعد از آنکه روحانیان حاکم اعلام کردند یارانه ها را که برای کالاهای اساسی در نظر گرفته شده بود بتدریج حذف خواهند کرد؛ با این اقدام، توده های محروم از رفسنجانی دور شدند. جمعیت روبه افزایش زیر فشارهای اقتصادی، به یارانه ها نیاز داشت.

گرچه روند بهبود اقتصادی، مؤثر بودن اقدام‌ها را به ثبوت رساند، اما روند رو به بهبود اقتصادی با چالش‌ها و عقب‌نشینی‌های مکرر همراه بوده است. نظام به راحتی حاضر نبود دارویی را که برای تقویت حکومت و بازگشت ایران به حالت عادی سلامت لازم است تجویز و مصرف کند. و در نبود قدرت متعادل کننده آیت‌اله خمینی تفرقه و تقسیم جناح‌های انقلابی ادامه یافت و شدت گرفت.

اقدام ماهرانه رفسنجانی در تصفیه رادیکال‌ها هم برای او نتیجه عکس به بار آورد. جناح محافظه‌کار سیاسی، اجتماعی و مالی که در انتخابات سال ۱۹۹۲ جای رادیکال‌ها را در مجلس گرفت دست کم به اندازه رادیکال‌ها برای دولت رفسنجانی دردسر درست کرد. آنها جلوی تصویب قانون‌ها در زمینه اصلاحات را گرفتند. فن‌سالاران کلیدی دولت رفسنجانی از جمله وزیران دارایی او را با استیضاح برکنار کردند و او را متهم ساختند که می‌خواسته سرمایه‌داری به سبک غربی را احیا کند. محمد خاتمی وزیر ارشاد را به خاطر مدارای بیش از حدش در زمینه آزاد گذاشتن بیان مطالب فرهنگی در داخل و ورود آنهمه جریان‌های فرهنگی از خارج، از کابینه بیرون کردند و در پایان هم با قطع یارانه‌ها به مخالفت برخاستند.

این امر شدیداً جامعه را سرخورده کرد. پس از آنکه به موجب برنامه مدارا و آسان‌گیری دولت رفسنجانی در مسائل اجتماعی، زنان آزاد شدند که روسری و مانتو بپوشند و کمی از موهای سرشان را هم بیرون بگذارند دسته‌های جوانان متعصب تهرانی به سالن‌های آرایشگاه‌ها ریختند و عکس‌ها و تابلوهای آنجا را شکستند. (۱۵) صدا و سیما که در آن زمان زیر نظر محمد هاشمی برادر رئیس‌جمهوری بود می‌خواست برنامه‌های سرگرمی بیشتری ارائه کند اما با مخالفت محافظه‌کاران مجلس روبرو شد.

روند اصلاحات بزودی فلج شد. مردم اعتماد خود را نسبت به دولت از دست دادند. در سال ۱۹۹۳ در نیمه راه جمهوری دوم مردم، نارضایتی‌شان را در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی نشان دادند. تنها ۵۷ درصد

رأی دهندگان به پای صندوق‌های رأی رفتند که نشان می‌داد مردم به انتخابات و رأی بی‌تفاوت شده‌اند و به دولتمردی که بیشتر سیاستمدار تلقی می‌شد تا روحانی، و درمان مشکلات سیاسی کشور در وجود او جستجو می‌شد، بی‌اعتنایی نشان دادند. حتی آنها که رأی دادند مانع از آن شدند که رفسنجانی، مانند چهار سال پیش با اکثریتی قاطع به مقام ریاست جمهوری انتخاب شود. آن احساس قبلی به "ملای نرم"، اکنون جایش را به بی‌تفاوتی و حتی پشت کردن به او داده بود.

در دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی در سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ به نظر می‌رسید انقلاب علیه خودش برگشته است. تفرقه و تقسیم‌بندی‌ها عمیق‌تر شد. اتحاد میان رئیس‌جمهوری و آیت‌اله خامنه‌ای که با آهنگی فزاینده دستخوش تنش شده بود در آستانه از هم پاشیدن قرار گرفت. در زمینه اختیارات رهبر و حتی نیاز به وجود او، بحثی در گرفت و آیت‌اله خامنه‌ای به محافظه‌کاران به رهبری علی‌اکبر ناطق‌نوری رئیس مجلس نزدیک شد. این دو با هم، کار قوه مجریه را فلج کردند و بحث مربوط به اصلاحات به همین جا ختم شد.*

نظام دست به گریبان ناتوانی بود. روزبه‌روز بر ناتوانی سیاسی رفسنجانی افزوده می‌شد مجلس هم در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ یا ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ کار عمده‌ای در زمینه قانون‌گذاری نکرد و بیشتر مذاکرات مجلس حول امور اخلاقی و تأثیر ویدئو بر اخلاق عمومی دور زد.

بار دیگر محدودیت‌های گسترده‌ای بر زندگی روزمره مردم اعمال شد. در نیمه دهه (۱۳۷۰ ش) ۱۹۹۰ ده‌ها هزار نفر به جرم، فساد اجتماعی بازداشت شدند و به بیش از یک میلیون نفر در زمینه رفتار نادرست - عدم مراعات

* - این برداشت نویسنده با واقعیت مطابقت ندارد. اولاً، نقش رهبری در مناقشات بین قوا همواره در جهت حل و فصل اختلافات است و نه طرفداری و یا موضعگیری به نفع یک جریان خاص. ثانیاً، روند موجود اصلاحات در کشور خود نشان‌دهنده برداشت نادرست نویسنده از وضع اصلاحات در ایران است. (ناشر)

موازین اسلامی، در اختیار داشتن غیر قانونی نوار ویدیویی اخطار داده شد. (۱۶) در سال ۱۹۹۵ به رغم مخالفت رفسنجانی، مجلس، استفاده از ماهواره را غیر قانونی اعلام کرد.

حکومت الله بار دیگر اعلام وجود کرد و ادعا کرد که حقیقت مطلق را در اختیار دارد. فضای باز اجتماعی که در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ ایجاد شده بود بسته شد. پرسش‌های عمده بی‌پاسخ ماند. درآمد سرانه که در جمهوری اول به نصف رسیده بود باز هم کاهش پیدا کرد. (۱۷) اتاق بازرگانی ایران اعتراف کرد که در سال ۱۹۹۶، ۴۰ درصد ایرانیان زیر خط فقر یا اندکی بالای آن زندگی می‌کنند اما دیپلمات‌ها این رقم را تا ۶۰ درصد هم می‌رساندند. (۱۸) طبقه متوسط یعنی عنصر اساسی و لازم بقای هر ایدئولوژی انقلابی، خاصه هر دموکراسی رفته رفته کوچک می‌شد.

جوانان بازگشته از جنگ بار دیگر در خیابان‌های تهران ظاهر شدند اما این بار نه تهدیدی متوجه امنیت بودند و نه برای نشان دادن تعصب انقلابی آمده بودند. لباس نظامی مقبولیت یافته بود چون در زمان جنگ با عراق به میزان زیادی تولید شده بود و خیلی ارزان بود. حضور اینان نشانه فقر جامعه بود.

حتی بعضی از پر حرارت‌ترین طرفداران نظام به این باور رسیده بودند که رهبران اسلامی آنها را به حال خود رها کرده‌اند. در تهران، مشهد، شیراز، قزوین و اراک، ناآرامی‌های پراکنده به چشم می‌خورد. هزاران نفر به کمی درآمدها، گرانی و کمبود مسکن اعتراض داشتند. جرم و جنایات به رغم قوانین اکید اسلامی افزایش یافت. به خاطر ناامنی، حتی محل اقامت دیپلمات‌ها تحت محافظت شدید قرار گرفت.

پایان جمهوری دوم توهم دومین مرحله قرار گرفتن انقلاب بر لبه شکست را بیشتر تداعی می‌کرد. در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۷، انقلاب در آستانه منفجر شدن بود، ایران در نیمه دهه ۱۹۹۰ (۱۳۷۰ ش) بیشتر از آنکه کشوری باشد آکنده از فضیلت‌های خدایی، با فساد به مراتب گسترده‌تر از فساد زمان شاه دست به گریبان بود و بر اثر کشمکش‌های

آشتی‌ناپذیر جناحی و اقتصادی که به سرعت در حال اوج‌گیری بود، کشور دچار فلج سیاسی شد. از بسیاری جهات، شرایط حتی از پایان دوره جمهوری اول هم بدتر بود. جمهوری اسلامی بر لبه پرتگاه قرار داشت.

اما در برگزاری انتخابات ریاست جمهوری یک مسأله جالب پیش آمد. تا چندی پیش از ماه مه (دوم خرداد) به نظر می‌رسید آونگ سیاسی ایران به راست تمایل پیدا می‌کند. جمهوری اول زیر سلطه رادیکال‌ها، و جمهوری دوم تحت رهبری فن‌سالاران عمل‌گرای متمایل به سیاست میانه اداره شد. نظر خواهی‌ها در سال ۱۹۹۷ حاکی از آن بود که محافظه‌کاران برنده‌اند و جناح راست قدرت خود را تحکیم می‌بخشد.

انتخابات به صورت معامله‌ای تلقی می‌شد که از سال پیش سرنوشتش تعیین شده است. ...، مقام‌های قوه قضایی، فرماندهان نظامی و اکثریت مجلس از ناطق نوری، رئیس مجلس و از سران روحانیت محافظه‌کار حمایت می‌کردند. شورای نگهبان هم صلاحیت بیش از ۲۰۰ نامزد انتخاباتی را رد کرده بود و به نظر می‌رسید هرگز تا بدین پایه همه ایرانیان پشت سر یک نامزد [ناطق نوری] جمع نشده بودند اما این استراتژی نتیجه عکس به بار آورد.

بیزاری مردم آنچنان شدید بود که ناطق نوری در برابر نامزد به ظاهر کم‌شانس‌تر یعنی محمد خاتمی به سختی شکست خورد. خاتمی جامعه مدنی و حکومت قانون را وعده می‌داد. او به طوری که گفتیم در دولت رفسنجانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود و به خاطر مدارای دگرانديشي، توسط محافظه‌کاران کنار گذاشته شد. و در مقام ریاست کتابخانه ملی عملاً به تبعید فکری فرستاده شد.

اما در سال ۱۹۹۷ (۱۳۷۶ ش) و در پی مبارزه‌ای ۱۲ روزه با کسب ۷۰ درصد آراء بر هر سه رقیب خود پیروز شد. میزان مشارکت مردم در رأی دادن از زمان همه‌پرسی جمهوری اسلامی در نخستین سال انقلاب به بعد بی‌سابقه بود. ناصر هادیان استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران، مرد اندیشمندی که مرا با چم و خم‌های سیاست ایران آشنا کرده می‌گوید: "رأی دادن به خاتمی مثل

عاشق شدن بود. عاشق نمی‌داند بعدش چه پیش خواهد آمد. دلیلی هم برای عشقش ندارد."

هادیان می‌گوید: "بعضی از رأی‌ها، رأی منفی به ناطق نوری و محافظه‌کاران بود اما اغلب، رأی آری بود به خود خاتمی. نحوه حرف زدن و نگاه کردن او موجب شد رأی دهندگان احساس هویت کنند. آنها احساس می‌کردند او مورد اعتمادشان است. در خانواده من پنج شش نفری بودند که هرگز در این ۲۰ سال رأی نداده بودند اما این بار رفتند و رأی دادند. اراده کرده بودند رأی بدهند"

ایرانیان با رأی دوم خرداد، اصلاحات را پذیرا شدند و نظامی را که با خودکامگی از قدرت سوءاستفاده می‌کرد رد کردند. مردم ایران برای نخستین بار دسته جمعی رأی به تغییر دادند. با این تحول انتخاباتی، جمهوری دوم هم به پایان آمد. (۱۹)

انتخابات، سرآغاز بهبود، یعنی سومین و آخرین مرحله انقلاب نیز بود. خاتمی از یک سمت و سوی درست آغاز کرد. در طول ۱۸ ماهه اول تصدی‌اش با ابتکارهای نو، بسیاری از مردم خارج از نظام حکومتی را مدارا کرد و به آنان دلگرمی داد. خط‌های قرمز انقلاب کم‌رنگ‌تر یا حتی پاک شد. خاتمی خواهان برپایی حزب‌های سیاسی و تشویق تنوع و دگراندیشی شد در سال ۱۹۹۹ انتخابات شوراهای محلی شهر و روستا برگزار شد و بخشی از قدرت از مرکز به این شوراها تفویض گردید. شوراها در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود اما تا آن زمان کسی به فکر برپایی‌شان نیفتاده بود فیلم و کتاب‌های سانسور شده آزاد گردید به روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها پروانه انتشار داده شد. و بسیاری از این روزنامه‌ها دامنه آزادی بیان و قلم را تا آنجا پیش بردند که به افشای فرماندهان نظام پرداختند و با طنزهای خود نظام را مخاطب قرار دادند و حتی با مقام‌های امریکایی مصاحبه کردند. مهمتر از همه اینها از دید عامه مردم ایران، چشم‌انداز امیدبخش آینده و تحول، جای ترس و تنش را می‌گرفت.

خاتمی در مسیر بهبودبخشی به مناسبات ایران با خارج، گام‌های جسورانه‌ای برداشت. وی در مصاحبه با کریستین امان‌پور خبرنگار سی‌ان‌ان که به شکل گسترده‌ای پخش شد، خواهان مبادله فرهنگی میان مردم ایران و آمریکا شد. او خواهان اقدام‌هایی شد که دیوارهای بلند بی‌اعتمادی را فرو ریزد. نخستین و مناسب‌ترین مبادله از این پست ابتدا حضور قهرمانان کشتی آمریکایی در تهران و سپس حضور کشتی‌گیران ایرانی در اکلاهما ای آمریکا بود که یاد دیپلماسی پینگ‌پونگ در دهه ۱۹۷۰ و ذوب شدن یخ‌های تنش میان چین و آمریکا را زنده می‌کرد. وزیر امور خارجه‌اش نیز به رفع موانع بهبود روابط ایران با همسایگان عرب خاصه عربستان سعودی پرداخت. او بن‌بست ده ساله سلمان رشدی را نیز از میان برداشت و با این دو اقدام بزرگ، راه برای تنش‌زدایی با اروپا هموار گردید.

البته خاتمی را نمی‌توان مبتکر حرکت‌های کنونی ایران دانست چون او آغازگر اینها نبود. خاتمی تنها به خواست اکثریت عظیم مردم پاسخ می‌داد. اما آنچه جمهوری سوم را از دو جمهوری پیشین متمایز می‌سازد، و چشم‌انداز با دوامی را نوید می‌دهد، این است که رهبری حرکت به جای اینکه از مسجدها یا دفترهای سیاسی آمده باشد از کوچه و خیابان‌ها آمده است.

در انقلاب ایران هم مثل هر انقلابی مسئله قدرت مطرح بود و از زمان سقوط شاه در سال ۱۹۷۹، برای نخستین بار در سال ۱۹۹۷ مردم قدرت این را یافتند که رهبری را تغییر و تحولات بالقوه بنیادینی در نظام پدید بیاورند دلیل روی آوردن توده‌های مردم به حوزه‌های رأی هم همین بود. با بیرون آمدن نتایج انتخابات، معلوم شد روند جابه‌جایی قدرت از سوی مردم آغاز شده است.

البته خاتمی می‌بایست بهای تلاش در تغییر و تحول را پردازد. او بزودی با حمله محافظه‌کاران روبرو شد. آنها فقط انتخابات را نباخته بودند بلکه چشم‌انداز به حاشیه رانده شدنشان چندان بعید نبود.

برخی از مشکلات خاتمی همان‌هایی بود که رفسنجانی هم با آنها روبرو بود در زمان رفسنجانی هم، رهبر مایل نبود کنترل امور ایران را به

رئیس جمهوری بسپارد هر چند هر دو روحانی از شاگردان آیت‌الله خمینی بودند و خانواده‌هاشان زمانی با یکدیگر معاشرت داشتند. اما بزودی فاصله میان آنها به نقطه بی سابقه‌ای رسید. مجلس با اکثریت محافظه‌کارش، با دگرگونی و تحول، و واگذاری قدرت به توده‌های مردم، مدارا نداشت.

محافظه‌کاران برای از بین بردن ثمره اصلاحات در شاخه‌های حکومتی شروع به بحران‌سازی کردند. کرباسچی شهردار محبوب تهران را به محاکمه کشاندند، محاکمه‌ای که آشکارا انگیزه سیاسی داشت. او در جریان انتخابات ریاست جمهوری از خاتمی پشتیبانی کرده بود. دانشجویانی که به حمایت از اصلاحات خاتمی دست به راهپیمایی رده بودند توسط دسته‌های مخالف با خشونت مورد حمله قرار گرفتند. عده‌ای از نمایندگان مجلس در نامه‌ای تأکید کردند که فتوای قتل سلمان رشدی همچنان به قوت خود باقی است و بنیاد [۱۵ خرداد] جایزه تعیین شده برای قاتل را افزایش داد. روزنامه‌های جدید به اتهام آنکه به قدر کافی اسلامی نیستند بسته شدند و بدتر از همه، ۵ اندیشمند و نویسنده ناراضی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای کشته شدند.

بار دیگر به نظر می‌رسید انقلاب عود کرده است. در سال ۱۹۹۹ به مناسبت بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب، ایران با این پرسش اساسی روبرو بود که آیا اصولاً انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری می‌تواند به عادی شدن اوضاع منجر گردد. و اگر پاسخ منفی بود جمهوری اسلامی با عقبگردی جدی روبرو می‌شد که اگر درمانی برایش یافت نمی‌شد فاتحه انقلاب خوانده بود. اینجا هم مثل اتحاد شوروی و اروپای شرقی، خواست مردم دایر بر تغییر آنقدر قوی بود که نمی‌شد در برابرش ایستادگی کرد. تأثیر باز کردن فضای سیاسی و اجتماعی، اشتهای مردم را تیزتر کرده بود نه کندتر. صرف اینکه اقلیتی معدود در درون نظام می‌توانست با موفقیت، خواست اکثریت عظیم مردم را رد کند، کافی بود تا در مورد آینده - ولو کوتاه مدت ایران - پیش‌بینی‌های بدبینانه‌ای به عمل آید. اما در یک چشم‌انداز تاریخی و با توجه به روند سایر انقلاب‌های معاصر مشخص بود که ایران سرانجام بهبود می‌یابد.

و به حال عادی باز می‌گردد و شاید این بازگشت، به نوعی، با روند جاری جمهوری اسلامی متفاوت باشد.

بریتون در شرح الگو می‌نویسد: "در همهٔ جامعه‌ها به دنبال بحران، نقاهت و بهبودی است... این همان زمانی است که عطش دینی به کمال جویی، جهاد در راه ایجاد جمهوری فضیلت، فرو می‌نشیند و تنها اقلیتی بس محدود از این عطش برخوردارند که آنها هم به‌طور مستقیم دیگر در معادلهٔ سیاسی به حساب نمی‌آیند. و این زمانی است که آن ایمان پر شور تازه مؤمنان، نامداراگری، ریاضت‌کشی و تند و تیزی، جایش را به ایمان منفعل، بی‌تفاوت و مراسم آن جهانی می‌دهد." (۲۰)

در سرآغاز سومین دههٔ حیات جمهوری اسلامی، بسیاری از مردم نسبت به آن ایدئولوژی که زمانی آنان را به طغیان واداشت بی‌اعتنا شده‌اند، تعصب عمومی و نمایش‌های عاطفی پارسایی تا حد زیادی از میان رفته است. ایمان بار دیگر به جای آنکه امری عمومی تلقی شود موضوعی شخصی به حساب می‌آید مسجدهای کشور عملاً خالی شده است. شکایت‌های گسترده از آزار و اذیت بلندگوهای مسجدها کار را به آنجا رساند که دفتر رهبری از روحانیان سراسر کشور خواسته است صدای مؤذن را کم کنند و در بیانیه‌ای به مناسبت میلاد پیامبر اسلام آمده است: "مراسم عبادی مساجد نباید موجب مزاحمت مردم شود. بلندگوها نباید مزاحم همسایگان باشد و تنها هنگام نماز باید باز بماند." (۲۱)

گناه این همه به گردن قصور روحانیان انداخته می‌شود. دین شریف بر اثر اقدام‌های نادرست دست‌اندرکاران و تاکتیک‌های بی‌اثر آنها آسیب دیده است. در سال ۱۹۹۹ ایرانیان بیش از آنکه در غم ایدئولوژی پر شکوه باشند، دل مشغول موضوع‌های اساسی زندگی روزمره بودند.

بریتون دربارهٔ آخرین مرحلهٔ انقلاب می‌نویسد: "هیچ یک از انقلاب‌های معاصر کاملاً به مرگ تمدن و فرهنگی نیانجامیده است. این شبکه قوی‌تر از آن بود که نیروها بتوانند آنها را منهدم یا دگرگون سازند." (۲۲) "جامعه‌هایی که دورهٔ